

تبیین رابطه سرنوشت و اختیار انسان در زندگی از منظر آموزه های قرآنی

مدینه حصاری پور^۱، محمد مهدی کریمی نیا^۲، مجتبی انصاری مقدم^۳

^۱ سطح سه (کارشناسی ارشد) رشته کلام اسلامی از جامعه الزهراء (ع) قم، پژوهشگر و فعال فرهنگی
^۲ استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، طلبه و پژوهشگر حوزه علمیه قم (نویسنده مسئول)
^۳ دانشجوی دکتری علوم و حدیث، دانشگاه میبد، مدرّس دانشگاه و پژوهشگر

چکیده

سرنوشت و اختیار انسان در زندگی از جمله مباحثی است که از دیرباز مورد توجه بشر بوده است و همواره سؤال های زیادی در این مورد می پرسند. این موضوع از این جهت مورد اهمیت است که سعی شده با استفاده از آیات قرآن کریم این دو کلمه یعنی سرنوشت و اختیار را از جهات مختلف مورد بررسی قرار دهیم و رابطه میان این دو کلمه برای ما آشکار گردد. به همین خاطر اساساً ضرورت دارد که پژوهشی به منظور ((تبیین رابطه سرنوشت و اختیار انسان از منظر قرآن کریم)) صورت گیرد چون سرنوشت و اختیار انسان با مباحث اعتقادی و کلامی در ارتباط هست و انسان برای رسیدن به کمال نیاز دارد تا به نقشی که سرنوشت و اختیار در زندگی وی دارند هرچه بیشتر و بهتر آشنا شود. در پژوهش حاضر جمع آوری اطلاعات از طریق مطالعه اسنادی و کتابخانه ای بوده و روش پژوهش از نوع توصیفی – تحلیلی و با مطالعه در آموزه های کلامی بوده است. لذا از منابع و آموزه های کلامی به منظور مطالعات دقیق با موضوع پژوهش استفاده شده است چرا که این پژوهش بر آن است تا به هدف تعیین مختار بودن انسان در زندگی با اذن خداوند و سرنوشتی که خودش با اذن خداوند برای خود می سازد، برسد.

واژه های کلیدی: قضا و قدر، سرنوشت، اختیار، انتخاب

مقدمه

یکی از مسائلی که توجه بشر را به خود جلب کرده است این است که آیا جریان کارهای جهان طبق یک برنامه و طرح خیلی غیر قابل تخلف صورت می گیرد و قدرتی نامرئی ولی بینهایت مقتدر به نام سرنوشت و قضا و قدر بر جمیع وقایع عالم حکمرانی می کند و آنچه در زمان حاضر در حال صورت گرفتن است و یا در آینده صورت خواهد گرفت در گذشته معین و قطعی شده است و انسان مجبور به دنیا می آید و از دنیا می رود؟ یا اصلاً چنین چیزی وجود ندارد و گذشته هیچ نوع تسلطی بر حال و آینده ندارد و انسان که یکی از موجودات این جهان است، آزاد و مسلط بر کارهای خود است؟ گروهی می پندارند که قضا و قدر یا سرنوشت با اختیار انسان ناسازگار است و انسان به جای بازیگری، تماشاگری بی اختیار است که صرفاً نظاره گر حوادث و اموری است که قلم تقدیر و سرنوشت از پیش حتمیت آن را رقم زده در حالی که قضا و قدر خداوند به افعال انسان به صورت مطلق تعلق نمی پذیرد بلکه متعلق قضا و قدر عمل انسان با تمام خصوصیات آن است؛ که در این پژوهش سعی شده به بررسی رابطه سرنوشت و اختیار انسان در زندگی از منظر قرآن بپردازد و پاسخگوی سؤالاتی که در این زمینه هست باشیم.

در این پژوهش سعی شده که سرنوشت و اختیار انسان را از ابعاد مختلفی مورد بررسی قرار دهد از جمله: قضا و قدر در قرآن و سنت سرنوشت های قطعی و غیر قطعی، معانی قضا و کاربرد آن در قرآن کریم، گستره قضای الهی، قضای الهی و اختیار انسان، شرایط اختیار و انتخاب، جایگاه اختیار در عقاید شر و جبر و اختیار، اختیار و مدح و ذم اخلاقی و ...

اهمیت این پژوهش از این جهت است که به بررسی سرنوشت و اختیار از منظر قرآن پرداخته است و سعی شده که به بررسی دقیق آیات و روایاتی که در این زمینه هست بپردازد. پیشینه ی سرنوشت و اختیار به زمان خلقت آدمی بر می گردد و از دیرباز تا کنون بحث اختیار و سرنوشت مطرح بود و کتاب های زیادی در این باره نوشته شده است. و ما در این تحقیق بر آن شدیم تا به تبیین رابطه سرنوشت و اختیار انسان در زندگی از منظر قرآن بپردازیم.

سرنوشت و اختیار در لغت و اصطلاح

سرنوشت چون کلمه ای فارسی هست در لغت نامه های عربی معادل آن یعنی قضا و قدر را معنی کرده اند و به همین علت ما از لغت نامه فارسی برای معنی سرنوشت استفاده میکنیم. سرنوشت در لغت یعنی آنچه که از روز ازل برای انسان مقدر شده (عمید، ۱۳۸۵ - ج ۱ - ص ۷۳۶) و اختیار یعنی آگاهی یافتن از چیزی و حق انتخاب و گزینش است. (عمید، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۸۵) در اصطلاح سرنوشت به این معناست که هر شیئی تقدیری معین شده از ازل دارد که هم معنای قضا و قدر است. واژه قدر به معنای اندازه و تقدیر به معنای سنجش و اندازه گیری و چیزی را با اندازه معین ساختن است. و واژه قضا به معنای یکسره کردن و به انجام رساندن و داوری کردن استعمال می شود. که گاهی این دو واژه (قضا و قدر) به صورت مترادف و به معنای سرنوشت به کار می رود. (ابن فارس، ۱۴۱۰، ق، ج ۵، ص ۶۳)

معنای اصطلاحی اختیار یعنی اینکه خداوند متعال بندگان را به وسیله انبیاء و رسولان خود بر برخی از کارها مکلف و از برخی نهی فرموده است. (عبودیت، ۱۳۹۰، ص ۱۸۸)

قضا و قدر در قرآن کریم و سنت

قضا و قدر در قرآن کریم به دو گونه عنوان شده اند :

آیاتی که ناظر به قضا و قدر علمی می باشند ۲- آیاتی که ناظر به قضا و قدر عینی هستند .
 قضا و قدر علمی : خداوند دارای علم مطلق ذاتی به غیر خود است و علاوه بر آنکه به اصل وجود هر موجودی از پیش علم دارد ، به تمام ویژگی های آن در هر مرحله از وجودش به همان صورت که قطعاً واقع می شود ، یعنی سرنوشت او نیز عالم است .
 قضا و قدر عینی : هر موجودی به مقتضای اختیار مطلق خداوند ، علاوه بر آنکه در اصل وجودش نهایتاً به خواست خداوند وابسته می باشد ، در تمام ویژگی های وجود عینی اش نیز به خواست او وابسته است . (عبودیت - ۱۳۹۰ ، ص ۱۸۶)
 با این توضیح نخست به نقل چند آیه شریفه دال بر قضا و قدر علمی میپردازیم :

قال سبحانه : ((قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ)) (توبه : ۵۱) (بگوهرگز به ما جز آنچه خدا برای ما مقرر داشته نمی رسد او مولای ماست و مومنان باید تنها بر او توکل کنند)
 قال سبحانه : ((وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كَتَبَ مُّوَجَّلًا)) (آل عمران : ۱۴۵) (و هیچ کس جز به اذن خداوند نخواهد مرد که این سرنوشتی مدت دار و معین است)
 قسم دیگر آیات در مورد قضا و قدر عینی است :

قال سبحانه : ((إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ)) (قمر : ۴۹) (همانا ما هر چیزی را به اندازه افریدیم)
 قال سبحانه : ((وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ)) (حجر : ۲۱) (و هر چه هست خزانه های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه معین نازل نمی کنیم)

آیات و روایات فراوانی به مسئله ی قضا و قدر پرداخته اند . در پاره ای روایات به معنای قضا و قدر اشاره شده است . برای نمونه در حدیثی از امام رضا علیه السلام آمده است : ((هو الهندسه من الطول و الارض و البقار ثم قال (ع) : انالله اذا شاء شيئا اراده و اذا اراده قدره و اذا قدره قضا و اذا قضا امضاء)) (مجلسی ، ۱۴۰۳ ، ق ، ج ۵ ، ص ۱۲۲) ((قدر عبارت است از اندازه گیری از جهت طول و عرض (اشیاء) و (مدت) بقا ، سپس فرمود : همانا خداوند وقتی خیری را بخواهد آن را اراده می کند و چون آن را اراده کند مقدر می گرداند و چون مقدرش گردانید قضای الهی به آن تعلق می پذیرد و در این حال آن را امضاء می کند .))

مسأله قضا و قدر در روایات پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت گرامی از جهات گوناگون مورد توجه قرار گرفته است . گروهی از روایات بر اهمیت و ضرورت اعتقاد به این اصل تأکید کرده اند : برای مثال از پیامبر خدا روایت شده است که فرمود :

((هیچ بنده ای ایمان نیاورد مگر آنکه به چهار چیز مؤمن شود : شهادت که غیر از خداوند یکتا معبود دیگری نیست و اینکه من پیامبر خدایم و مرا به حق مبعوث داشته است و به رستاخیز پس از مرگ ایمان آورد و به تقدیر الهی مؤمن گردد) مجلسی ، ۱۴۰۳ ، ق ، ج ۵ ، ص ۸۷) در پاره ای از سخنان اهل بیت علیه السلام نیز بر دشواری درک حقیقت قضا و قدر تأکید شده است . امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ به کسی که درباره قضا و قدر پرسیده بود فرمودند : ((طریق مُظْلِمٌ فلا تسلكوه و بحرٌ

عمیق فلا تجلوه و سر الله فلا تتكلفوه)) (راهی است تاریک بدان گام منهدید و دریایی است ژرف بدان داخل نشویدراز خداوند است در اشکار کردن ان خود را به رنج میفکنید) (شریف رضی، ۱۳۸۶، حکمت ۲۸۷، ص ۳۷۴)

سرنوشت های قطعی و غیر قطعی

با مراجعه به آیات قرآنی و احادیث و ادعیه اسلامی کاملاً روشن می شود که در لسان شرع دو نوع قضا و قدر داریم. یکی ((لازم)) و ((حتمی)) و دیگر ((غیر لازم)) و ((غیر قطعی)) و به عبارت دیگر انسان و هر موجودی در جهان دو نوع سرنوشت دارند سرنوشتی محتوم و مقطوع که تحقق آن قطعی و حتمی است و سرنوشتی غیر مقطوع که تحقق آن ضروری و لازم نیست. برخی از نویسندگان برای این دو نوع سرنوشت تفسیر هایی گوناگون کرده اند که بعضی از آنها بدون مراجعه به مدارک اسلامی انجام گرفته و در حقیقت یک نوع تفسیری است که مدرکی جز تصور ندارد. ریشه این تقسیم را باید قبلاً در قرآن جستجو نمود سپس به روایات اسلامی پرداخت.

برای نخستین بار ملاحظه می کنیم که قرآن مجید برای انسان دو نوع ((اجل)) که همان مقدار زندگی یا آخرین لحظه حیات است یادآور شده و از یکی به لفظ ((اجل)) بدون قید یاد می کند و از دیگری به لفظ ((اجل مسمی)) یعنی اجل معین و نام گذاری شده تفسیر می کند چنانکه می فرماید: ((هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ)) (انعام / ۲) (او کسی است که شما را از گل آفرید سپس عمری مقرر داشت و اجل حتمی نزد اوست انگاه شما شک می کنید)

مقصود از ((اجل مسمی)) همان اجل معین و قطعی است که فقط خدا از آن آگاهی دارد و هرگز پس و پیش نمی شود. (سبحانی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۸)

احادیثی که در تفسیر این آیه وارد شده اگر چه مختلف است ولی برخی از آنها هر دو اجل را به نحوی که توضیح دادیم تفسیر داده اند، مثلاً امام باقر علیه السلام در تفسیر این دو ((اجل)) می فرماید: ((اجل محتوم و اجل موقوف)): اجلی است قطعی و اجلی که موقوف و وابسته به یک سلسله شرایط و نبودن موانع. (کلینی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۷۱)

مسئله قضای الهی

مسئله قضای الهی از دیرباز مورد بحث دانشمندان مسلمان به ویژه اشاعره و معتزله بوده است. کسانی که به اختیار انسان قایل بوده اند مثل معتزله معمولاً قضا را تأویل کرده اند. ایشان گاهی قضا را به معنای اعلام دانسته اند و به گونه ای به علم و اعلام بازگردانیده اند و در این باره به آیاتی نیز استناد کرده اند و گاهی گفته اند که قضا به معنای حکم است و حکم امر تسریعی است، از این رو منافاتی با اختیار انسان ندارد. ایشان خواسته اند قضا را به گونه ای معنا کنند که نتیجه اش امری حتمی نباشد. این روش برخی از متکلمان صدر اسلام است که گاهی وقتی نمی توانستند مسئله ای را حل کنند باب تأویل را می گشوده اند. متأسفانه این روش کم و بیش به برخی از متکلمان شیعه نیز سرایت کرد. حتی برخی بزرگان شیعه نیز تأویلاتی عرف ناپسند داشتند. البته ممکن است اینها در مقام مجادله با خصم مطرح شده باشند. (مصباح یردی، ۱۳۸۹، ص ۵۳۰)

در اینجا نخست با ذکر نمونه هایی از کاربرد واژه قضا در قرآن با تأمل درباره مفهوم این واژه در قرآن و جایگاه آن در مراتب افعال الهی میپردازیم. سپس گستره این مفهوم را نسبت به حوادث این عالم بررسی می کنیم و در پایان رابطه قضای الهی و اختیار انسان را مورد توجه قرار می دهیم.

قضا و کاربرد آن در قرآن

الف (قضا در کار های خداوند :

وضع قانون تشریعی قطعی عام : مانند ((وَ قَضَىٰ رَبُّكَ إَلَّا تَعْبُدُوا إِلَهًا إِلَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)) (إسراء / ۲۳) ((و پروردگار تو حکم کرده است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر خود نیکی کنید))
 وضع قانون تشریعی قطعی خاص : مانند ((وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ)) (احزاب / ۳۶) ((و هیچ مرد و زن مؤمنی را ندهد چون خدا و پیامبرش به امری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد))

قضاوت و داوری : مانند ((وَ اللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ)) (غافر / ۲۰)
 حکم قطعی تکوینی عام : مانند ((إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)) (بقره / ۱۱۷) ((و وقتی تحقق حتمی کاری را بخواهید تنها به او میگوید باش پس می شود))
 حکم تکوینی خاص همراه اعلام : ((وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنْ دَاوِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ)) (حجر / ۶۶) ((و به او این امر را اعلام و وحی کردیم که ریشه آن گروه صبحگاهان بریده خواهد شد))

ب (قضا در غیر کار های خداوند

قضا در غیر کار های خداوند غالباً به معنای تمام کردن است. البته ممکن است در موارد معدودی به معنای قضاوت کردن و حکم کردن هم بیاید مانند قول ساحران به فرعون : ((فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ)) (طه / ۷۲) ((هر چه می خواهی ، حکم کن)) ولی در غیر این مورد به معنای تمام کردن است. در مواردی نیز که قضا به خداوند نسبت داده شده همین معنا لحاظ گردیده است. برخی از این کاربردها در قرآن آمده اند مثل : ((فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ)) (قصص / ۲۹) ((چون موسی آن مدت را به پایان رسانید)) و ((فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ)) (بقره / ۲۰۰) ((پس آن هنگام که مناسک خود را به پایان رساندید)).

جایگاه قضا در افعال الهی

حال با توجه به معنای اصلی و لغوی قضا این پرسش قابل طرح است که قضای الهی در امور تکوینی یعنی چه و به چه چیزی اختیار می گویند : ((قَضَى اللَّهُ)) یعنی خدا کار را تمام کرد ؟

ظاهراً جای تردید نماند که منظور این است که اگر کاری به تدریج در مراحل تحقق می یابد تا آن کار به مرحله پایانی نرسیده است تمام نیست. ولی وقتی به مرحله پایانی رسید این مرحله قضا است و اگر در یک شیئی تدریج و زمان مطرح نشود از آن جهت که عقل مرحله را در نظر می گیرد می توان آخرین مرحله را مرحله قضا فرض کند. پس آنچه را خدا انجام می دهد از آن جهت که به او انتساب دارد مرحله ای نهایی دارد که تمام می شود و طبعاً آن مرحله پس از مرحله تقدیر است.

گستره قضای الهی

آیات قرآن در خصوص قضای الهی به عمومیت و اطلاق آیات تقدیر نیست ولی می توان از همین آیات استفاده کرد که قضای الهی مثل تقدیر فراگیر است و همه امور و حتی کارهای انسان را در بر می گیرد. نمونه ای از این آیات را مرور می کنیم.

آیات قضا را در یک تقسیم می توان در دو دسته جای داد:

الف) آیاتی که از اطلاق یا عموم آن ها فراگیر بودن قضا استفاده می شود مانند:

((بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)) (بقره / ۱۱۷) ((او پدید آورنده آسمان ها و زمین است و چون به کاری اراده فرماید تنها می گوید باش، پس می شود))

((هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)) (غافر / ۶۸) ((او همان کسی است که زنده می کند و می میراند و چون به کاری حکم کند همین قدر به آن می گوید باش بی درنگ موجود می شود))

مضمون پایانی این آیات ((إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)) در آیه ای دیگر این گونه آمده است: ((إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)) (یس / ۸۲) ((چون به چیزی اراده فرماید کارش این بس که می گوید باش پس موجود می شود))

این دو مضمون مشابه و قابل انطباق بر هم اند. از انطباق این دو مضمون بر هم می توان به این نتیجه رسید که هر چه را خداوند به امر تکوینی ((كُنْ)) ایجاد می فرماید هم مشمول قضای الهی و هم مشمول اراده ی الهی است. پس قضا و اراده مصداقاً یکی اند. منتها عقل به یک لحاظ اراده به یک لحاظ قضا را انتزاع می کند چنانچه مفاهیمی چون مشیت، قدر و مانند آن را نیز از حیثیات مختلف انتزاع می کند و گر نه منشاء انتزاع آن ها در خارج یکی بیشتر نیست. (مصباح یزدی، ۵۲۹، ۱۳۸۹)

ب) آیاتی که امور خاصی را ذکر فرمودند که مشمول قضای الهی اند از جمله:

درباره فیض روح انسان

((اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى)) (زمر / ۴۲) ((خدا جان ها را هنگام مرگشان می گیرد و آن را که نمرده باشد در خوابش پس آن را که حکم مرگ بر او رفته است نگه می دارد و آن دیگر را تا سرآمدی معلوم باز می فرستد))

درباره کمک هایی که خدا به مسلمانان کرده و به پیروزی ایشان انجامیده است:

((وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَقُّتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَ يَقْلِلُكُمْ فِي أَبْصَارِهِمْ لِيُقْضَىٰ إِلَيْهِمْ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَ إِلَىٰ اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ)) (انفال / ۴۴) ((و آن گاه که چون با هم برخورد کردید آنان را در دیدگاه شما اندک جلوه داد و شما را نیز در دیدگاه آنان کم نمودار ساخت تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود تحقق بخشد و کار ها به سوی خداوند باز گردانده می شود))

درباره داستان حضرت مریم و تولد حضرت عیسی

((قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبِّكَ هُوَ عَلَى هِينٍ وَلَنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا)) (مریم / ۲۱) ((گفت: فرمان چنین است پروردگار تو گفته که آن بر من آسان است و تا او را نشانه ای برای مردم و رحمتی از جانب خویش قرار دهیم و این دستوری قطعی بود.))

پس از استظهار اینکه قضا و اراده مصدقا یکی اند و با توجه به مقدمه دیگر به دست آمده از آیات قرآن که آنچه در عالم اتفاق می افتد مشمول اراده الهی است نتیجه این می شود که پس همه امور مشمول قضای الهی اند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ص ۵۳۰)

این حقیقت در روایات نیز بیان شده است از جمله امام رضا علیه السلام به چند سند نقل شده است که فرمودند: ((لا يكون شيء الا ما شاء الله و اراد و قدر و قضی)) ((جز آنچه خداوند اراده کند و مورد قدر و قضا الهی قرار گیرد چیزی محقق نمی شود)) (کلینی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۱۸)

قضای الهی و اختیار انسان

در اینجا یک سؤال پیش می آید و آن اینکه اگر ما قضا و قدر الهی را مستقیما و بلاواسطه علل و اسباب با حوادث مرتبط بدانیم دیگر آزادی و اختیار بشر مفهومی نخواهد داشت و اما با قبول اصل علیت عمومی آیا می توان آزادی و اختیار بشر را قبول کرد، یا اینکه اصل علیت عمومی نیز با آزادی بشر منافات دارد؟ آیا تنها راه عقیده به آزادی و اختیار بشر این است که اعمال و افعال بشر و اراده او را با هیچ علت خارجی مربوط ندانیم؟

بسیاری از متفکرین قدیم و جدید چنین گمان کرده اند که اصل علیت عمومی با آزادی و اختیار بشر منافات دارد و ناچار به اصطلاح ((آزادی)) یعنی به اراده ای که با هیچ علت ارتباط ندارد قائل شده اند و در حقیقت گزاف را ولو در مورد اراده بشر پذیرفته اند.

گذشته از اینکه اصل علیت عمومی نه قابل انکار است و نه استثنا پذیر اگر رابطه اراده را با علتی ماورای خود انکار کنیم باید بپذیریم که اعمال و افعال بشر بکلی از اختیار او خارج است یعنی به جای اینکه بتوانیم با قبول نظر عدم ارتباط ضروری اراده با علتی از علل نوعی اختیار برای بشر ثابت کنیم او را بی اختیار تر کرده ایم. بشر مختار و آزاد آفریده شده است یعنی به او عقل و فکر و اراده داده شده است. بشر در کارهای ارادی خود مانند سنگ نیست که او را از بالا به پایین رها کرده باشند و تحت تأثیر عوامل جاذبه زمین خواه و ناخواه به طرف زمین سقوط کند و همچنین مانند حیوان نیست که به حکم غریزه کارهایی انجام دهد بشر همیشه خود را در سر چهار راهی هایی می بیند و هیچ گونه اختیاری ندارد که فقط یکی از آنها را انتخاب کند سایر راه ها بر او بسته نیست. انتخاب یکی از آنها به نظر و فکر و اراده و مشیت شخصی او مربوط است یعنی طرز فکر و انتخاب اوست که یک راه خاص را معین می کند.

اینجاست که پای شخصیت و صفات اخلاقی و روحی و سوابق زیستی و موروثی و میزان عقل و دوراندیشی بشر به میان می آید و معلوم می شود که آینده سعادت بخش یا شقاوت بار هر کس تا چه اندازه مربوط است به شخصیت و صفات روحی و ملکات اخلاقی و قدرت عقلی و علمی او و بالأخره به راهی که برای خود انتخاب می کند.

تفاوتی که میان بشر و آتش که می سوزاند و آب که غرق می کند و گیاه که می روید و حتی حیوان که راه می رود وجود دارد این است که هیچ یک از آن ها کار و خاصیت خود را از چند کار و چند خاصیت برای خود انتخاب نمی کنند ولی انسان انتخاب می کند . او همیشه در برابر چند کار و چند راه قرار گرفته است و قطعیت یافتن یک راه و یک کار فقط به خواست شخصی او مرتبط است . (مطهری ، ۱۳۹۰ ، ج ۱ ، ص ۳۸۵)

خلاصه اینکه قضا شامل همه چیز حتی کارهای اختیاری انسان می شود ولی ملازم با جبر نیست ، جبر در جایی است که اراده الهی در عرض اراده انسان باشد و خداوند جلوی اراده و اختیار انسان را بگیرد و چیزی را بدون میل و اراده بر او تحمیل کند ولی فرض کرد بر اراده جز علت ناصر است و کار ها به اختیار انسان صورت می گیرد پس دیگر چیزی نیست هرچند انسان در اختیار خود مستقل نیست .

قرآن از سویی اصرار می ورزد که افعال ، احوال و سرنوشت ما به خدا نسبت داده شود و از طرف دیگر می خواهد انسان انتخابگر را از راه انتخاب و اراده پرورش دهد و استعداد هایش را به فعلیت برساند ، پرسش این است که راز این همه تأکید بر اینکه کار انسان به اذن ، مشیت ، اراده و قضا و قدر الهی تحقق می یابد چیست ؟ چنان که خداوند صریحاً می فرماید : ((وَ مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ)) (تکویر / ۲۹) ((و تا خدا نخواهد شما نیز نخواهید خواست))

سرّ این مطلب این است که قرآن می خواهد انسان را خداشناس بار بیاورد و او را به کمال برساند . کمال انسان این است که نیاز خود را به خدا درک کند . نهایت سیر انسان قرب الهی است . و قرب الهی ملازم با آن مقامی است که انسان نقص وجودی خود را به تمام معنا با علم حضوری بیابد . همان که عارفان به مقام فنا تعبیر می کنند . اگر انسان این حقیقت را با علم حضوری بیابد به همان اندازه که این علم شدت داشته باشد به مراحل عالی توحید نزدیک تر می شود . عظمت پیامبران و اولیای الهی در همین بوده است که این حقایق را درک می کردند و حتی اگر اندکی غفلت برای یکی از آن ها پیش می آمد در همین زمینه بوده و درمان آن نیز بازگشت و توجه به خداوند بوده است . مؤمنان عادی هم اگر بخواهند به مراحل کمال برسند باید نقص وجودی خود را بفهمند و به آن اعتراف کنند و در سیر تکاملی خود این حقیقت را بیابند که از خود هیچ ندارند و با خدا همه چیز دارند از این رو قرآن اصرار دارد که تمام کار هایی را که انجام می شود نخست به اذن الهی نسبت دهد پس اگر خدا اذن ندهد کسی نمی تواند کاری را آغاز کند و به پیش برود ، بیان حقیقت امر به این شیوه به ذهن نزدیک تر است و زودتر پذیرفته می شود پس از اینکه ذهن آماده شد می تواند که هر کاری تحت مشیت او نیز قرار دارد و اگر انجام آن را نخواهد می تواند جلوی آن را بگیرد . سپس کم کم اراده و تقدیر را مطرح می کند و سرانجام یک سره کردن همه امور را به قضای الهی منوط می سازد .

همه این امور برای توجه دادن به این حقیقت است که انسان نقص وجودی دارد و همه امور استقلالاً فقط در اختیار خداوند است . البته توجه به قضا و قدر به طور ویژه فواید دیگری نیز دارد . از جمله آنکه از یک سو جلوی ناامیدی و ورشکستگی روانی را می گیرد و از سوی دیگر جلوی غرور و سرمستی را می گیرد .

اما در نهایت همه این ها برای توجه دادن به این حقیقت است که هیچ کس به طور استقلالی از خود هیچ ندارد و هر چه هست از او و در اختیار اوست . (مصباح یزدی ، ۱۳۹۰ ، ص ۵۴۰)

اختیار انسان

با نگاهی اجمالی به قرآن در می یابیم که به نظر قرآن انسان موجودی مختار است. اصولاً آمدن پیامبر و نزول کتاب های آسمانی بی آن که انسان مختار باشد کاری بیهوده است بنابراین همین امر دلالت دارد بر اینکه خدا و پیامبران آدمی را مختار می دانند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۲۰)

نشانه های اختیار در آیات و قرآن

ابتلا و آزمایش نشانه اختیار است.

آیاتی که در زمینه ابتلا و آزمایش انسان وارد شده است دلالت بر همین امر دارند :

((إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا)) (دهر / ۲) ((ما انسان را از نطفه آمیخته ای آفریدیم و او را می آزماییم به همین جهت او را شنوا و بینا قرار دادیم))

((إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا)) (کهف / ۷) ((ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم تا آن ها را بیازماییم که کدامشان بهتر عمل می کنند))

وعد و وعید :

همچنین است آیات وعد و وعید. از اوصافی که خدا به پیامبران داده ((مُبَشِّر)) و ((مُنْذِر)) است.

((كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ)) (بقره / ۲۱۳) ((مردم یک دسته بودند خداوند پیامبران را مبعوث کرد تا مردم را بشارت و بیم دهند))

بشیر این است که پیامبران برای انجام دادن کار های خوب وعده های نیکو بدهند و انداز آن است که او را از عواقب کار های بد بهراسانند. چه از عواقب دنیوی و چه اخروی. گاهی قرآن حتی به جای آنکه بگوید پیامبر فرستادیم می فرماید ((نَذِير)) گسیل داشتیم : ((أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ)) (ملک / ۸) ((آیا انداز کننده ای بر شما نیامد))

همه این امور از وعد و وعید و بشارت و انداز تنها در مورد موجود مختار معنا دارد. (طباطبایی، ۱۳۵۶، ج ۱۷، ص ۱۰۶)

عهد و میثاق

دسته دیگر از آیات بیانگر اختیار انسان آیات عهد و میثاق خدا با عموم یا دسته های خاص از انسان است.

((أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ)) (یس / ۶۰) ((آیا با شما عهد نکردیم از فرزندان آدم که شیطان را نپرستید که او برای شما دشمنی آشکار است))

اگر انسان مجبور باشد و از خود اختیاری نداشته باشد عهد خدا با وی کار لغوی است (جوادی آملی، ۱۳۸۰، ج ۱۲، ص

(۱۱۹)

شرایط اختیار و انتخاب

کمال انسان از آن جهت که انسان است کمالی است که با انتخاب و اختیار به دست می آید پس می توان گفت : ویژگی تکامل انسان از آن جهت که انسان است تکامل اختیاری است و این همان است که در آخرین آیه سوره احزاب از آن به عنوان امانتی یاد شده که آدمی آن را پذیرفته است :

((إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا)) (احزاب / ۷۲) ((ما آن امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم پس از برداشتن آن سر باز زدند و هراسیدند ولی انسان آن را برداشت . راستی که او بسیار ستمکار و نادان است))

امانت در این آیه هر گونه که تفسیر شود بی رابطه با انتخاب ، اختیار و تکلیف نیست و این همان مسئولیت آدمی در برابر خدای بزرگ است (طباطبایی ، ۱۳۵۶ ، ج ۱۶ ، ص ۳۷۳)

برای اینکه آدمی بتواند چیزی را انتخاب کند و مسئولیت آن را بپذیرد شرایطی لازم است که نخستین آن این است که شیئی مورد تکلیف را ((بشناسد)) و بداند که در برابر آن چه مسئولیتی دارد . دیگر اینکه گرایش های متضادی در زمینه ی آن فعل داشته باشد تا زمینه ای برای انتخاب و اختیار فراهم شود . سوم اینکه قدرت و یارایی تصمیم گیری و انتخاب داشته باشد تا بین گرایش های متضاد یکی را انتخاب کند و چهارم اینکه آنچه را انتخاب می کند بتواند به مرحله عمل در آورد . یعنی شرایط انجام دادن فعل و قدرت عمل کردن به آن برای وی آماده باشد (مصباح یزدی ، ۱۳۹۰ ، ص ۱۲۲)

جایگاه اختیار در عقاید بشر

اختیار انسان مفهوم پیچیده ای نیست که به شرح آن پردازیم . حقیقت اختیار با مقایسه دو گونه حرکت است (حرکت دست مرتعش و حرکت دست سالم) کاملاً روشن و نمایان است .

برای نظریه اختیار نمی توان مبدأ تاریخی مشخصی را نشان داد زیرا اختیار یک اندیشه انسانی است که از درون او سرچشمه می گیرد و به اصطلاح ندایی است که انسان آن را از درون می شنود و از روزی که انسان در روی زمین به صورت یک موجود مدرک پدید آمد پیوسته فطرت او این ندا را سر داده و او با گوش جان آن را می شنید اگر از وجدان و فطرت صرف نظر کنیم خردمندان جهان که برای زندگی فردی و اجتماعی انسان اصولی را ارائه داده اند ، طرفدار اصل اختیار بوده اند زیرا بدون پذیرفتن اصل اختیار هر نوع قانون گذاری و بازخواست و کیفر و پاداش بیهوده و لغو می باشد .

فیض الهی که به نام شریعت از زمان نوح علیه السلام آغاز شده و همه پیامبران الهی بر تزکیه و تعلیم افراد بشر اهتمام ورزیده اند ، برصحت و قبول این اصل استوار است و آن این است که تمام انسان ها قابل تزکیه و تربیت می باشند و با دریافت تعلیم والای پیامبران الهی می توانند خود را به عالی ترین مقامات انسانی برسانند .

پیامبران الهی علم و اراده خدا را محیط و قدیم می دانند و همه چیز را در لوح محفوظ معرفی می کنند و آشکارا می گویند : ((مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ)) (حدید / ۲۲) ((هیچ مصیبتی در زمین رخ نمی دهد و یا بلایی متوجه جان شما نمی شود مگر پیش از آنکه آن را پدید بیاوریم در کتابی

هست این کار برای خدا آسان است)) ولی با اعتراف به چنین علمی آنان اختیار و آزادی انسان را نیز در انتخاب راه حق و باطل اعلام می دارند و شعار همگان این است: ((إِنَّا هَدَيْنَهُ السَّبِيلَ إِذَا شَاكَرُوا وَإِمَّا كَفُورًا)) (انسان / ۳) ((راه حق و باطل را ارائه کردیم او انسان یا سپاسگذار است یا کافر به نعمت .))

بنابر این پیامبران الهی که به صورت امواج هدایت الهی در اجتماع بشر نمایان بودند ، خود منادیان اختیار و دعوتگران به حریت و آزادی به شمار می روند . (ربانی گلیپاگانی ، ۱۳۸۱ ، ص ۳۶)

علم الهی و افعال اختیاری انسان

انسان خیال می کند که اگر همه کار های اختیاری او معلوم باشد یک نوع جبرایی می کند و یا اگر حوادث پیش آمده برای هر کسی نوشته شده باشد پس کار های او جبری است و هر کس سرنوشتی دارد که خواه و ناخواه خواهد شد .

این مسئله ابعاد بسیار گسترده ای دارد و از جمله با گستره علم الهی ارتباط دارد و از آن پرسش یا پرسش های دیگری نیز بر می خیزد . در اینجا به دو پرسش مهم و اصلی در این باره می پردازیم .

اولاً ، آیا از دیدگاه قرآن همه حوادث و کار هایی که ما با اختیار انجام می دهیم در آن کتاب ثبت شده است ؟

ثانیاً ، بر فرض اینکه همه حوادث و کار های اختیاری انسان در کتابی ثبت شده باشد آیا چنین چیزی موجب جبر نیست ؟ پاسخ قرآن در مورد پرسش اول مثبت است برخی از آیات به عموم خود بر این دلالت دارند که تمام حوادث و پیشامدهایی که برای هر کس رخ می دهد در کتابی ثبت است قرآن در این باره می فرماید : ((وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ)) (انعام / ۵۹) ((آنچه در خشکی و دریاست می داند و هیچ برگي از درختی نمی افتد مگر اینکه او می داند و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی آشکار است)) طبق عموم این آیه همه چیز از جمله تمام کار های اختیاری انسان در کتابی ثبت شده و خدا از آن آگاه است اما قرآن به این عموم بسنده نمی کند بلکه تصریح می کند که هر حادثه ای برای هر کس پیش آید دانه به دانه تمام آن ها پیش از وقوع در کتابی ثبت شده است : ((مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ)) (حدید / ۲۲) ((هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفس های شما به شما نرسد مگر پیش از آنکه آن را پدید آوریم در کتابی ثبت شده است این کار برای خدا آسان است))

اگر از آیه ((إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)) (جاثیه / ۲۹) استفاده کردیم که اعمال ما را از لوح دیگری باز نویسی می کنند پس این آیه هم شاهد بر این است که تمام حوادث حتی اعمال اختیاری ما قبلاً مکتوب است .

اما پاسخ این پرسش که آیا تمام حوادث و پیشامدها حتی کار های اختیاری انسان موجب سلب اختیار و جبر است منفی است . زیرا این حوادث همان گونه که واقع می شوند در علم الهی ثبت شده اند آنچه با اختیار ما انجام می شود در علم الهی ثبت شده است که با اختیار واقع می شود . یعنی نوشته شده است که فلان کس در فلان زمان با اختیار خود چنین خواهد کرد . این تثبیت اختیار است نه جبر . اگر جبری باشد بر خلاف علم و کتاب الهی است هر حادثه آن گونه که واقع می شود نوشته شده است آنجا منعکس کننده حوادث است به همان به همان گونه ای که واقع شد ، هر حادثه ای با اسباب و مسببات خودش در آنجا منعکس است .

پس صرف اینکه خدا می داند و می نویسد و یا حتی قبلاً هم اعلام می کند که شخصی با اختیار خود در وقتی معین چنین خواهد کرد موجب جبر نمی شود؛ چون فرض این است که خدا می داند که با اختیار خود فرد انجام می گیرد. این از آن روست که مشیت علم خدا نمایش واقعیت است. نه نصیر واقعیت؛ پس به هیچ وجه علم الهی و مشیت قلبی موجب جبر نمی شود سرنوشت ما آن گونه که خود آن را می سازیم قبلاً در آنجا نوشته شده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ص ۴۸۶)

جبر و اختیار

یکی از مسائلی که از قدیم الایام در میان متکلمین اسلامی مطرح بوده و هست مسأله مهم جبر و اختیار است. سؤال این است که آیا بشر در کارهایی که انجام می دهد چه کار خوب و چه کار بد مجبور است و هیچ اراده و اختیاری از خود ندارد بلکه چه بخواهد و چه نخواهد آن فعل از او صادر خواهد شد؟ و یا ما انسان ها در افعال خود مختار هستیم و هر کاری که انجام می دهیم به اراده خود ماست و جبری در میان نیست؟

در این زمینه به طور کلی دو نظریه وجود دارد:

(به نقل از شرح کشف المراد، محمدی، ۱۳۹۵، ص ۱۸۴) گروهی از دانشمندان اسلامی طرفدار مذهب جبر هستند و به قول پیر هرات خواجه عبدالله انصاری: ((همه از روز ابد ترسند ولی عبدالله از روز ازل ترسد)) یعنی سرنوشت ما از پیش تعیین شده و عنان اختیار از کف ما بیرون است. نخستین کسی که مذهب جبر را اختراع کرد شخصی به نام جهم بن صفوان بود که پیروان او را جهمیه می گفتند و امروز اشاعره پیروان این مسلک بوده و به جبریه یا مجبره شهرت دارند. خود اینها چهار گروه شده و هر کدام سخنی دارند که عبارت است از:

الف: خود جهم بن صفوان می گوید: فاعل جمیع افعالی که به دست بشر انجام می پذیرد خداوند است و آن افعال به سوی ما مجازی است. وقتی می گوییم فلانی نماز خواند یا روزه گرفت به منزله آن است که بگوییم فلانی قد کشید و یا چاق شد که هرگز اختیاری نیست.

ب: ابوالحسن اشعری و بعضی دیگر میگویند: فاعل افعالی که به دست ما انجام می گیرد خداوند است منتها عبد تنها مکتسب است. به قول فاضل قوشچی: ((المراد بکسبه ایه مقارنته لقدرة و ارادته من غیر ان یکون هناك منه تأثیر او مدخل فی وجوده سوی کونه محلاً له)). پس قدرت عبد تأثیری ندارد، بلکه قدرت و مقدور همه به تأثیر الهی یافت می شوند.

ج: قاضی ابوبکر باقلانی گفته است: فاعل کلیه افعال ما خداوند است. ولی عنوان اطاعت و عصیان از عبد است یعنی کار خوب را خدا به دست ما انجام می دهد ولی ما مطیع شمرده می شویم و کار زشت را خدا به دست ما انجام می دهد ولی ما عاصی نامیده می شویم.

د: (به نقل از شرح کشف المراد، محمدی، ۱۳۹۵، ص ۱۸۴) ابو اسحاق اسفراینی گفته است: افعالی که در خارج از ما سر می زند هم به قدرت خدا و هم به قدرت بنده واقع می شود و قدرت هر دو در صدور آن دخیل است و این جمله معروف است که رازی قاضی عبد الجبار معتزلی بر صاحب بن عباد وارد شد دید که ابو اسحاق اسفراینی در آنجا جلوس کرده فوراً گفت: ((سبحان من تنزه عن الفحشاء)). ابو اسحاق بلافاصله در جواب گفت: ((سبحان من لا یجری فی ملکه الا ما شاء))

(به نقل از شرح کشف المراد، محمدی، ۱۳۹۵، ص ۱۸۵) گروهی دیگر از متکلمین اسلامی که معتزله و امامیه باشند طرفدار آزادی و اختیار هستند و اولین کسی که این نظریه را اظهار کرد معبد جهنی عراقی و غیلان امشغی بودند که در زمان هشام بن عبدالملک زندگی می کردند. این گروه دو دسته شده اند:

الف: برخی مانند ابوالحسن بصری می گویند: علم به این که ما انسان ها فاعل افعال اختیاری خود هستیم و جبری در کار نیست از ضروریات و بدیهیات است و ما فوق استدلال است.

ب: گروهی دیگر همانند جبائیان می گویند: علم به این مطلب نظری و استدلالی است.

خواجه طوسی قول اول را برگزیده است و مدعی است که: ((الضرورة قاضیه باستناد افعالنا الینا)).

بیان مطلب این است که هر کدام از ما به وجدان خود مراجعه کنیم و برخی از افعال را با برخی دیگر مقایسه کنیم فرق ما بین افعال اختیاری و غیر آن را خواهیم یافت. به عنوان مثال آیا حرکات دست انسان مرتعش با حرکات دست انسان سالم و طبیعی یکسان است؟ آیا از بالای مناره پله پله آمدن با سقوط از بالای مناره و با سر به زمین آمدن فرقی ندارد؟ آیا پریدن یک انسان چترباز از داخل هواپیما و پرواز در فضای بی کران با سقوط بهمن عظیم از بلند ترین قله های جهان یکسان و هر دو جبر است؟ آیا سقوط یک سنگ و خوردن بر مغز انسان با فرود آمدن مشت گره کرده و خوردن بر فرق سر یکسان است؟

هرگز اینها مساوی نیستند و وجداناً فرق دارند و آن اینکه یکی از این دو تا همواره با قدرت است که فاعل اگر نخواهد انجام نمی دهد. ولی آن دیگری همراه با قدرت نیست. از همه بالاتر اینکه انسان همواره بر سر دوراهی ها محاسبه می کند و راهی را انتخاب می کند خود بهترین دلیل بر اختیار است.

اصولاً آقای اشعری در شعار و بحث های علمی جبری است ولی در عمل سراسر اختیاری است زیرا اگر جبر است مذمت چرا؟ وجود قوانین جزایی و کیفری چرا؟ شلاق چرا؟ و (محمدی، ۱۳۹۵، ص ۱۸۴)

گاهی اختیار در معنای وسیع به کار می رود و آن این است که کاری از فاعل تنها از روی میل و رغبت خودش صادر شود بی آنکه از سوی عامل دیگری تحت فشار قرار گیرد. این معنا از معانی دیگر اختیار و حتی از فاعل بالقصد عام تر است. زیرا در اینجا شرطی در این نیست که فاعل کار های گوناگون را تصور کند و پس از یک مقایسه ذهنی شوقی برای اختیار یک عمل به وجود آید و تأکید پیدا کند و به دنبال آن تصمیم بگیرد و عزم و اراده بر انجام کاری کند خواه این عزم و اراده کیف نفسانی یا فعل نفسانی باشد. تنها شرط این است که کار از روی رضایت و رغبت فاعل انجام شود. اختیار در این معنا در مورد خدا و فرشتگان و سایر موجودات نیز صادق است با اینکه درباره آن ها و قدر متیقن در مورد خدا تصور و تصدیق و ... مطرح نیست. ولی عالی ترین مراتب اختیار همچنان از آن آنهاست (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۱۰۵)

اگر در فاعل های ارادی عوامل مضادّی نیز در نفس وجود دارد یا از خارج زیر فشار واقع می شود، در فاعل بالرضا و بالتجلی چنین چیزی مورد ندارد. در برابر قدرت الهی قدرتی وجود ندارد تا او را زیر فشار گذارد. در مورد مجردات تام نیز چنین است. مجردات تام این ویژگی را دارند که تحت عامل خارجی واقع نمی شود. مثلاً اگر ملائکه را مجرد دانستیم تسبیح و تقدیس آنها اختیاری است. خود آنها تسبیح و تقدیس را می خواهند و دوست دارند. اما در مورد آنها اختیار به معنای قصد

مسبوق به تصور و سنجش صادق نیست. زیرا ذهنی ندارند و مقایسه ای نمی کنند و شوقی در آنان برانگیخته نمی شود و اساساً هیچ گونه تغییری در ذاتشان رخ نمی دهد ولی مختار نیز هستند. (جعفری، ۱۳۷۹، ص ۱۰۲)

ملاک مسئولیت انسان

اینک ببینیم اختیاری که ملاک تکلیف ماست و موجب می شود که انسان بر سایر حیوانات امتیاز پیدا کند چه اختیاری است؟ بدون شک هر انسانی دارای فعل ارادی است. البته کار جبری و طبیعی نیز دارد ولی آنها مورد بحث ما نیست. کارهای ارادی انسان با مبادی خاص از ادراکات و تمایلات نفسانی وی به مدد دستگاه های تمایلات، ادراکات و نیروهایی که خدا در او قرار داده است، اعم از نیروهای روانی یا بدنی و حتی به کمک اشیای خارجی صورت می پذیرد.

آنچه موجب ارزش انسان می شود این است که کارهای وی گزیده یک راه از چند راه است. در درون انسان گرایش های مختلفی وجود دارد که معمولاً در مقام عمل با هم تزاخم می یابند؛ شبیه نیروهای مختلفی که از جهات مختلف در یک جسم اثر می کنند؛ جاذبه ای آن را به راست می کشاند و جاذبه ای دیگر به چپ، مثل آهنی که بین دو آهنربا قرار گرفته باشد. در طبیعت وقتی بدین گونه نیروها جهات مختلفی داشته باشند آنچه در خارج تحقق می یابد بر آینده نیروهاست ولی در انسان این طور نیست که هر جاذبه ای قوی تر باشد خود به خود تأثیر صد در صد در انسان بگذارد مگر انسانی که نیروی اختیار و تصمیم را به کار نمی گیرند و تسلیم غرایز می شوند. انسان ها نیرویی دارند که می توانند در برابر جاذبه های قوی نیز مقاومت کنند و این گونه نیست که در مقابل کشش های طبیعی صرفاً حالت انفعالی داشته باشند و همین است که به کار انسان ارزش می بخشد.

پس آنچه ملاک ارزش افعال انسانی است، اختیار است. انسان نیرویی دارد که با آن می تواند از حالت انفعالی خارج شود و پا فرا تر نهد و حاکم بر غرایز و جاذبه های مختلف گردد و خواسته ای را فدای خواسته ی دیگر کند. و اینجاست که با همین ترجیح یکی بر دیگری کار آدمی ارزش می یابد. چنین ارزشی تنها در مورد موجودی صدق می کند که دارای گرایش های متضاد باشد یعنی گرایش هایی که فقط در مقام عمل و ارضا قابل جمع نیستند و با هم تزاخم می یابند ولی هر یک ذاتاً دافع دیگری نیست. بدین معنا که انگیزه هایی در انسان به وجود می آید که ارضای همه آنها در یک آن و یک جا امکان ندارد و باید یکی را انتخاب کند؛ نمی توان هم خدا را راضی کرد و هم شیطان و دل را.

اینکه گاهی امکان دارد انسان به کاری که مورد رضایت خداست میل داشته باشد مثل سحری خوردن یا افطار کردن که هم مستحب است و هم نفس به آن تمایل دارد و اگر قصد قربت کند عبادت کرده است ولی گاهی تزاخم ایجاد می شود. مثلاً آدم گرسنه است و غذای لذیذ اما حرامی در دسترس است. در این گونه موارد جمع بین دو خواسته و ارضای آن ممکن نیست و باید یکی را انتخاب کرد. حال اگر موجوداتی تنها دارای یک نوع تمایل باشند مثل فرشتگان که لذت آنان در عبادت خداست و اصولاً لذت شیطانی در آنان نیست انتخاب هم برای آنان مطرح نیست؛ زیرا میل دیگری جز عبادت خدا ندارد. البته مجبور هم نیستند و اختیار دارند و به میل خود کاری را انجام می دهند اما جز این میل، میل دیگری ندارند. به دیگر سخن مختارند ولی انتخابگر نیستند پس تنها یک راه پیش رو دارند. اما انسان دارای خواسته های متضاد است و علاوه بر اینکه مختار است باید انتخاب هم بکند و این منشاء ارزش است.

درقرآن کریم آیاتی داریم که با صراحت بر اختیار انسان دلالت می کند :

((قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ)) (کهف / ۲۹) ((بگو حق از سوی پروردگار شماست هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس می خواهد کافر گردد))

اختیار و مدح و ذم اخلاقی

اصولاً ارزش اخلاقی در سایه اختیار معنا می یابد . اگر اختیار نباشد ارزش اخلاقی هم وجود ندارد . ستایش یا نکوهش اخلاقی در حق کسانی رواست که با اختیار و گزینش خود کار پسندیده یا ناپسندی انجام می دهند . اگر انسانی مجبور به رفتن راه صحیحی است از نظر اخلاقی جا ندارد که ستایش گردد . چنانچه اگر فرض شود که انسانی مجبور به ارتکاب جنایی شود باز سزاوار نکوهش نخواهد بود .

اختیاری که در اینجا مطرح می شود دارای دو طرف است ؛ این راه یا آن راه یا دست کم اختیار انجام دادن فعل یا ترک آن. اینک می پرسیم آیا موجودی که دو یا چند راه در پیش دارد و مختار است آیا قبل از اعمال اختیار مستحق مدح اخلاقی است ؟ خیر ، تا پیش از اعمال اختیار کاری که موجب ستایش باشد از او سر نزده است ؛ همین طور است در جهت منفی . حال می پرسیم آیا صحیح است که همه انسان ها بدون توجه به راهی که انتخاب می کنند ، مورد ستایش اخلاقی قرار می گیرند ؟ گفتیم خیر ، پیش از انجام دادن کار خوب یا بد ، جای ستایش و نکوهش نیست بعد از انجام دادن فعل هم برخی ارزش مثبت دارن و برخی منفی . از اینجااست که دو گونه ارزش مطرح می شود : ارزش مثبت برای آنان که کار خوب کرده اند و ارزش منفی برای آنان که بد کرده اند . آیات قرآن کاملاً به این مطلب توجه دارند ؛ مثلاً بعد از آیه ((ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَفَلَيْنِ)) (تین / ۵) می فرماید : ((إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)) (تین / ۶) ((مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام می دهند)) .

خلاصه آنکه یک دسته آیات قرآن ناظر به کرامت تکوینی انسان است . در واقع هدف مدح در آنها مدح فعل خداست اگر انسان فضیلتی هم دارد به اعتبار این است که متعلق تکریم های الهی است وگرنه با نظر دقیق باید گفت این کرامت ها از آن خداست . اما جایی که پای افعال اختیاری به میان آید دیگر جای کرامت عمومی و همگانی نیست . پس پاسخ ما به این سؤال که آیا انسان از دیدگاه ارزشی بر همه ی موجودات مزیت دارد و آیا همه ی انسان ها در این زمینه مساوی اند این است : نه همه انسان ها بهتر از همه حیوانات اند و نه همه پست تر . برخی آنقدر تکامل می یابند که فرشتگان در برابرشان سجده می کنند و برخی چندان تنزل می یابند که از حیوانات هم پست ترند .

یادآوری این نکته شایسته است که مفاهیم ارزشی از واقعیات جدا نیستند . مفاهیم ارزشی اخلاقی در سایه ارتباط افعال اختیاری انسان با کمال حقیقی حاصل از همان افعال مطرح می گردد یعنی نتیجه ی ارزش های اخلاقی ، کمالات تکوینی روحی برای خود انسان است . از این رو واقعاً انسانی که دارای ارزش اخلاقی متین است از نظر وجودی کامل تر است و صرفاً یک قرارداد و اعتبار محض نیست .

بنابراین گرچه ارزش های اخلاقی مفاهیمی است که در سایه ی فعل اختیاری انسان معنا می یابد و از این دیدگاه انسان نباید با موجودات غیر مختار مقایسه شود ؛ ولی به لحاظ نتایج واقعی این ارزش ها و حصول کمالات حقیقی برای انسان باز مقایسه

درست است پس آیات گاه انسان را با توجه به افعال اختیاری او و ارزش های اخلاقی اش ستایش می کنند و گاه نکوهش .
آنانی که دارای مراتب عالی می شوند به مغفرت و رحمت و جوار الهی می رسند : ((فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ)) (قمر / ۵۵) ((در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر))

تا جوار الهی بالا می روند به تعبیر بهتری که قرآن از قول همسر فرعون نقل می کند : ((رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ)) (تحریم / ۱۱) ((پروردگارا خانه ای برای من خودت در بهشت بساز))

بنا به مبانی اعتقادی ما این قرب جسمانی نیست . این مقام همسایگی خداست و در این مرتبه فرشتگان خدمتگذاران اویند به استقبال او می آیند و به او خوش آمد می گویند : ((سَلَّمَ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ)) (زمر / ۷۳) ((سلام بر شما گوارایتان باد داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید .))

اما گاه می تواند چندان تنزل یابد که ((شَرِّ الدَّوَابِّ)) گردد از هر کرم و میکروبی پست تر .

آیات قرآن ناظر به دو نوع کرامت است . کرامت تکوینی و کرامتی که در نتیجه افعال اختیاری به دست می آید . شاید دسته ی میانی هم وجود داشته باشد و آن در مورد کسانی است که امکان تشخیص راه صحیح یا پیمودن آن برای آنها نبوده است اینان ((مستضعفان از حیث شناخت)) نام دارند و دسته ی میانه اند و دارای ارزش مثبت اند و نه منفی (مصباح یزدی ، ۱۳۸۳ ، ص ۱۷ - ۲۷)

نتیجه گیری

در آخر از این مباحث نتیجه می گیریم که آیاتی که در مورد قضا و قدر و اختیار وجود دارد بیانگر این هستند که آنچه انجام می دهید در کتابی نوشته شده و هیچ چیز خارج از حوزه های قضا و قدر الهی تحقق نمی پذیرد . اما باید دانست که قاهریت مشیت ، اراده و اذن ، و قضا و قدر خداوند در مورد انسان به معنای نفی اختیار نیست . زمانی چنین است که اینها جانشین اختیار شوند یعنی یک کار یا باید به اراده ما انجام شود یا به اراده خداوند که در صورت اخیر اراده ی خدا اراده ی ما را نفی می کند ؛ ولی اراده خدا و انسان در عرض هم نیستند و اراده ی خدا جانشین اراده ی انسان نمی شود بلکه در طول یکدیگرند . کاری که با اراده انسان صورت می گیرد با مبادی و آثارش یک جا تحت اراده خداست . کارها با اراده خود ما رابطه ی علی و معلولی دارد . ما باید اراده کنیم تا کاری انجام گیرد . تا اراده نکنیم کار تحقق نمی یابد . اما همین علت و معلول و نیز مبادی دیگر همه متعلق اراده ی الهی است . علت قریب و مباشر این کار اراده ی انسان است . پس اراده ی الهی در طول اراده ی انسان است . با اینکه در این سلسله علل و معلول ها ، علت و معلولی هست اما همه محکوم اراده الهی است . اصولا کل نظام متعلق اراده الهی است . تا اراده الهی نباشد این نظام موجود نمی شود ، اگر اراده خدا نباشد نه ما که مریدیم وجود خواهیم داشت و نه مرادی و نه اراده ای ؛ زیرا چنان که گفتیم اراده ی ما و خدا در طول یکدیگرند و این موضوع با اینکه همه این نظام به کلی متعلق اراده ی الهی باشد منافاتی ندارد . این کلید حل همه این مسائل در اذن و مشیت و قضا و قدر و اختیار و سرنوشت و ... است که هیچ یک جانشین اراده انسان نیستند . بلکه نظامی است فراسوی نظام علت و معلول این جهانی .

بنابراین سرنوشت و اختیار انسان طبق آیات قرآن به هم گره خورده است و انسان با اختیاری که دارد سرنوشت خود را با اذن پروردگارش رقم خواهد زد.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه، سید رضی، مترجم: عزیز الله کاسب - چاپ چهارم - تهران - نشر محمد، ۱۳۸۶
- ۳- ابن فارس، ابوالحسن احمد، معجم مقایس اللغة، مترجم: عبدالسلام محمد هارون، ج ۵ - چاپ دوم، لبنان - دارالاسلامیه ۱۴۱۰ ق
- ۴- جعفری، محمد تقی، جبر و اختیار، چاپ هشتم، تهران، مؤسسه نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۷۹
- ۵- جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم، جلد ۱۲، چاپ چهارم، قم - نشر اسراء، ۱۳۸۰
- ۶- ربانی گلپایگانی، علی، جبر و اختیار، چاپ اول، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۰
- ۷- سبحانی، جعفر، جبر و اختیار، چاپ اول، قم، مؤسسه تحقیقاتی سید الشهداء، ۱۳۶۸
- ۸- سبحانی، جعفر، سرنوشت از دیدگاه علم و فلسفه، چاپ دوم، قم - مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۵
- ۹- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم: محمد باقر موسوی همدانی، جلد ۱۷، چاپ دوم - تهران انتشارات دارالاسلامیه، ۱۳۵۶
- ۱۰- عبودیت، عبدالرسول، مجتبی مصباح، خداشناسی فلسفی، چاپ دوم، قم - مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۰
- ۱۱- عمید، حسن / فرهنگ فارسی عمید، جلد اول، چاپ سی و دو، تهران - انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۵
- ۱۲- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، مترجم: شیخ محمد باقر کمره ای، جلد اول، چاپ ۱۱، تهران، انتشارات اسوه، ۱۳۸۹
- ۱۳- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، جلد ۵، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق
- ۱۴- محمدی، علی، شرح کشف المراد ف چاپ دوم، قم - انتشارات دارالفکر، ۱۳۹۵
- ۱۵- مصباح، مجتبی، خداشناسی فلسفی، چاپ دوم، قم - مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۰
- ۱۶- مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش عقاید، چاپ ۵۰، تهران، انتشارات چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۹
- ۱۷- مصباح یزدی، محمد تقی، انسان شناسی در قرآن، چاپ سوم، قم - انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۰
- ۱۸- مصباح یزدی، محمد تقی، خداشناسی، چاپ اول، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۹
- ۱۹- مصباح یزدی، محمد تقی، خودشناسی برای خودسازی، چاپ شانزدهم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۳
- ۲۰- مطهری - مرتضی، انسان و سرنوشت، ج اول، چاپ ۱۵، تهران - انتشارات صدرا، ۱۳۸۹